

## مذاکرات سفارت انگلیس

### برای سقوط دکتر محمد مصدق

موضوع بحث ماکوشش‌هایی است که سفارت انگلیس در چند ماه اول نخست‌وزیری مصدق به عمل می‌آورد تا با همکاری دلبستانان، دوستانان، یاران و دلالان خود در حوزه سیاست ایران - و نیز کسانی که به خاطر وحشت از قدرت انگلیس با آن همکاری می‌کردند - دولت مصدق را ساقط کند، و دولت دیگری را بر سر کار آورد. در دوره حکومت مصدق، بارها روزنامه‌های انگلیس (و سپس آمریکا) نوشتند که دلیل قطعی مذاکرات، و نرسیدن به راه حلی بر سر مسئله نفت، لجاجت و بی‌انصافی مصدق است. این ادعا، بعدها در خاطرات سیاستمداران انگلیس، و نیز کتاب‌ها و مقالات تاریخی بسیاری تکرار شد. حال آنکه اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که وزارت خارجه انگلیس، و سفارت آن کشور در ایران، از ابتدا با مصدق و جبهه ملی سر ناسازگاری داشتند، و حتی در صورتی که با او بر سر مسئله نفت به توافق می‌رسیدند باز هم ترجیح می‌دادند که اواز نخست‌وزیری کنار بروند، و دیگری جای او را بگیرد.<sup>۱</sup> این نکته ثابت می‌کند که، همچنانکه ملی کردن نفت به تنهایی برای منفعت ملی مسئله اساسی نبوده (بلکه به عنوان حربه‌ای لازم برای دست یافتن به استقلال بانکی و حکومت ملی - یعنی دموکراسی - تلقی می‌شد)، امپراطوری انگلیس نیز ضدیت خود را با مصدق و منفعت ملی در مسئله ملی شدن نفت خلاصه نمی‌کرد، بلکه اساساً با وجود و ادامه چنین نهضتی در ایران مخالف بود. ترور رزم آرا در اسفند ماه ۱۳۲۹ (مارس ۱۹۵۱) از سویی به تصویب لایحه ملی شدن نفت در مجلس (و سپس در سنا) منجر شد، و از جانب دیگر موضوع تشکیل دولت جدید را مطرح کرد. آشکار است که این دو موضوع با یکدیگر ارتباط مستقیمی داشتند، چون هر دولتی که بر سر کار می‌آمد ناگزیر بود که در وهله نخست با مسئله نفت برخورد کند، و این کاری بود که هم صداقت، هم جرأت، هم کفایت می‌خواست. اسناد و مدارک نشان می‌دهد که انگلیس حاضر بود با دولت رزم آرا کار کند، اگر چه نه او را دست نشانده خود می‌دانست، و نه صد در صد به آن متعهد بود<sup>۲</sup> (و جالب توجه است که نقطه نظر دولت آمریکا و دولت شوروی نیز نسبت به رزم آرا کم و بیش همینطور بود). اما - چنان که اینجانب در نوشته‌های دیگر گفته‌ام، و امیدوارم در فرصت دیگری حاصل پژوهش‌های خویش را در این زمینه به تفصیل عرضه دارم - شاه، به رغم ظواهر امر، با حکومت رزم آرا موافق نبود، و رزم آرا نیز این واقعیت را به خوبی می‌دانست. از جمله، چنان که مصدق چندبار در جلسه علنی مجلس باحضور خود جمال امامی گفت، در ماه‌های آخر حکومت رزم آرا شاه دو سه بار جمال امامی را محرمانه پیش مصدق فرستاده و به او پیشنهاد نخست

۱- از جمله رجوع فرمائید به کتاب‌های زیر و مأخذهای آن:

H. Katouzian, *Musaddiq and the for Power in Iran*, London and New York: I.B. Tauris, 1990.  
F. Azimi, *Iran, The Crisis of Democracy, 1941- 1953*, the same publishers, 1989.

این هر دو کتاب در دست ترجمه به فارسی است.

۲- مثلاً رجوع فرمائید به اسناد وزارت خارجه انگلستان:

وزیری کرده بود.<sup>۳</sup> اسناد و مدارک گواهی می دهند که شاه نمی توانست کوچک ترین میل و علاقه‌ای به نخست وزیری مصدق داشته باشد، چنان که پس از ترور رزم آرا بهیچوجه خواهان نخست وزیری او نبود، و هنگامی هم که به رغم خواست و اراده او نخست وزیر شد، از همان روز نخست در اندیشه برکنار کردن دولت او بود. پس تنها دلیل پیشنهاد نخست وزیری او به مصدق، در زمان حمایت و حکومت رزم آرا، این بود که از قدرت و محبوبیت مصدق برای برکنار کردن رزم آرا استفاده کند، تا پس از آن بتواند با حریفی که به نظر او (و به حق) کم خطرتر از رزم آرا بود هم‌آوردی کند.

باری، ترور رزم آرا شرایط تازه و کاملاً غیر مترقبه‌ای را برای همه نیروهای سیاسی - از جمله، سفارت انگلیس، شاه، سیاستمداران محافظه کار، مصدق و جبهه ملی - پدید آورد. پیش از این، مدتی بود که سفارت انگلیس برای بستن مجلس به شاه فشار می آورد، و شاه نیز ظاهراً موافقت اصولی خود را با این اقدام اعلام کرده بود، اما «به شرط آن که بر سر مسئله نفت»<sup>۴</sup> نباشد. از همین شرط پیداست که شاه باطنا بهیچوجه حاضر نبود که مجلس را منحل کند، چون انحلال مجلس معنایی جز استحکام حکومت رزم آرا نمی داشت، حال آنکه ابزار اصلی شاه برای تهدید قدرت رزم آرا همان مجلس بود. اینک که رزم آرا کشته شده بود، مسئله فوری این بود که چه کسی، چه نوع حکومتی، بر سر کار آید که هم برای شاه هم برای سفارت انگلیس قابل قبول باشد. بحث و گفتگو بر سر این موضوع در دو مرحله انجام یافت: یکی در فاصله ترور رزم آرا و نخست وزیر شدن مصدق در اردیبهشت ۱۳۳۰ (آوریل ۱۹۵۱) - یعنی چند ساعت پس از ترور رزم آرا - اسدالله علم، وزیر کار، «به دستور شاه» به دیدن سر فرانسیس شپرد، سفیر انگلیس در ایران، رفت. علم به شپرد گفت که اکنون که رزم آرا به قتل رسیده، دو آلتزناتیو برای نوع حکومت بعدی وجود دارد: یک آلتزناتیو «نرم»، و یکی «نیرومند». «چون اعلیحضرت عقیده دارد که دوستی بریتانیا برای ایران حیاتی است، میل دارد که نظر مرا [یعنی: نظر شپرد را] بداند». شپرد به او گفت که به نظر وی آلتزناتیو «نیرومند» بهتر است، ولی بستگی دارد که چه کسی در رأس آن قرار داشته باشد، و سپس پرسید که آیا شاه موضوع را با سید ضیاء در میان گذاشته است. علم پاسخ داد که گمان نمی کند که شاه به سید ضیاء پیشنهاد نخست وزیری کرده باشد، ولی به نظر او سید ضیاء انتخاب خوبی است. شپرد این نظر را تأیید کرد. صحبت از دو نامزد احتمالی دیگر نیز به میان آمد: یکی قوام و دیگری سهیلی. شپرد - مطابق معمول - نظر خوبی نسبت به قوام نداشت. به نظر علم، حسن سهیلی در این بود که هم می توانست نیرومند باشد و هم انعطاف داشته باشد، ولی باز هم به نظر او سید ضیاء «بهترین» نامزد بود. اما پس از بحث و گفتگو دربارهٔ مثلاً تشکیل یک کابینه قوی به این نتیجه رسیدند که فعلاً برای یکی دو ماه خلیل فهیمی (فهیم الملک) - وزیر مشاور در کابینه رزم آرا - نقش محلی را ایفا کند.<sup>۵</sup> اما در واقع فهیمی نتوانست پشتیبانی مجلس را به دست آورد و چنین شد که حسین علاء به نخست وزیری رسید، اگرچه جستجو برای یک «حکومت نیرومند» همچنان ادامه یافت.

نامزدهای صف اول سید ضیاء، قوام السلطنه و علی سهیلی بودند. سفارت انگلیس در وهله نخست خواهان حکومت سید ضیاء بود. چون او را نه فقط دوستار انگلیس، بلکه در عین حال نیرومند و با کفایت، درستکار و خواهان اصلاحات می دانست. سفارت آمریکا در ایران نیز به سید ضیاء تمایل

۳- رجوع فرمائید به نطق‌ها و مکروبات دکتر مصدق، مجلد ۵، پاریس: انتشارات مصدق، ۱۳۴۸، ص ۱۰۱ و مجلد ۶، ۱۳۴۹، ص ۱۶۰. البته مصدق صریحاً نمی گوید که جمال امامی از جانب شاه آمده بوده، ولی روشن است که جمال امامی بدون موافقت قبلی شاه چنین کاری را نمی کرد، بویژه آن که او - که با رزم آرا مخالف بود - با شاه مرتباً تماس داشت، به نحوی که رزم آرا از این بابت از شاه پیش سفیر انگلیس گله کرده بود: نامهٔ سر فرانسیس شپرد به وزارت خارجه انگلستان، ۱۹ ژانویه ۱۹۵۱:

۴- شپرد به جیمز باوکر، همان پرونده.

داشت، اگرچه نظر وزارت خارجه آمریکا جز این بود، و در یک مرحله آنان سهیلی را مطرح کردند، که نه وزارت خارجه انگلیس نه سفارت انگلیس در ایران مناسب نمی‌دانستند. سفارت انگلیس، و بویژه سفیر آن کشور شپرد، نسبت به قوام نظر چندان خوبی نداشت، اگرچه او را به عنوان یک نامزد بالقوه در نظر داشت. شاه با قوام مخالف بود. اگرچه در وهله نهایی سفارت انگلیس می‌توانست او را به شاه تحمیل کند (چنان که بالاخره در تیرماه ۱۳۳۱ چنین شد). از سوی دیگر، شاه از نخست‌وزیری سیدضیاء هم نمی‌توانست چندان خوشنود باشد: اولاً به این دلیل که سید ضیاء سیاستمداری مستقلاً از او بود و آلت دست او نمی‌شد؛ ثانیاً روابط ویژه سید ضیاء و سفارت انگلیس طبیعتاً او را نگران می‌کرد و حس حسادت و سوءظن او را برمی‌انگیخت. با این اوصاف - و با توجه به فشار سفارت انگلیس، مخالفت او با قوام، و خطر مصدق و نهضت ملی - شاه سیدضیاء را بر همه نامزدهایی از این رده ترجیح می‌داد. اما بی‌شک تمایل قلبی او یا به سهیلی و علا بود که روابط صمیمانه‌ای با آنان داشت، یا به سیاستمداران «بی‌آزاری» از نوع ابراهیم حکیمی (حکیم الملک).<sup>۶</sup>

سر فرانسیس شپرد، سفیر انگلیس، در گزارش خود از ناهاری که روز ۲۴ اسفند ۱۳۳۰ (۱۵ مارس ۱۹۵۱) با شاه خورده بود می‌نویسد:

«هنگام ورود من، شاه در همان لحظه این خبر را شنیده بود که ۹۵ نماینده

مجلس به اتفاق آراء توصیه کمیسیون نفت را [دائر به ملی کردن نفت] تصویب

کرده‌اند. او از این مسئله اظهار تأسف کرد، بویژه به این جهت که هیچ مجلس بعدی

جرات نخواهد کرد که این قطعنامه را ملغی کند... او متأسف بود که متوقف ساختن

جنبشی که جبهه ملی برای ملی کردن نفت به راه انداخته بود ممکن نشده بود.»<sup>۷</sup>

در همین دیدار سخن از انتخاب یک نخست‌وزیر نیرومند می‌رود و شاه با نظر شپرد موافقت

می‌کند که در این زمینه انتخابی خارج از سیدضیاء و قوام نیست. شاه می‌گوید که - هم به دلایل شخصی و

هم به دلایل سیاسی - با قوام موافق نیست، اما توانسته است با سید ضیاء به تفاهماتی برسد. سه روز پیش

از این شپرد به وزارت خارجه انگلیس نوشته بود که وقتی خلیل فهمی نتوانست کابینه تشکیل دهد، شاه به

سید ضیاء رجوع کرده بود. اما او در آن لحظه حاضر نبود زمامدار شود، و در نتیجه به علماء مراجعه

شد.<sup>۸</sup> چند روز پس از مجلس ناهار با شاه، شپرد در گفتگویی با علم به او می‌گوید که اگر شاه گمان

می‌کند من از نخست‌وزیری قوام پشتیبانی می‌کنم در اشتباه است، «چون قوام رویهم‌رفته برای ایران

مصیبت بار خواهد بود، و سید ضیاء بدون تردید بر او برتری دارد.»<sup>۹</sup> وی در گزارشی که همان روز به

وزارت خارجه انگلیس می‌نویسد، می‌گوید نخست‌وزیر بعدی باید یا قوام یا سید ضیاء باشد: «تنها هنر

قوام شهرت او به این است که می‌تواند راه حل‌های کوتاه مدت بیابد... حال آنکه سیدضیاء آدم صدیق و

با جراتی است که برای انجام اصلاحات نهایت کوشش خود را خواهد کرد... [دکتر هنری] اگریدی

[سفیر آمریکا در ایران] نیز بر این عقیده است که سید ضیاء بهترین کاندیدای موجود است.»<sup>۱۰</sup>

شش روز پس از ارسال این تلگرام (در ۲۷ مارس ۱۹۵۱) سفیر انگلیس در آمریکا ضمن

گزارشی به وزارت خارجه انگلیس می‌گوید که مذاکرات او با وزارت خارجه آمریکا ثابت کرده است

که آنان توصیه سفیر خود در ایران را، مبنی بر پشتیبانی از سیدضیاء، دریافت نکرده‌اند. بهتر است دکتر

۶- به عنوان نمونه، رجوع فرمائید به گزارش ال. اف. پاین. عضو سفارت انگلیس از ملاقات سید ضیاء با سفیر انگلیس، ۹

اوت ۱۹۵۱ (۱۸ مرداد ۱۳۳۰)، همان پرونده.

۷- گزارش سفیر انگلیس از صرف ناهار با شاه، ۷ مارس ۱۹۵۱، همان پرونده.

۸- نامه شپرد به باوکر (در وزارت خارجه انگلستان)، ۱۲ مارس ۱۹۵۱، FO 371/91454

۹- متحدالمال شپرد از گفتگو با علم، ۲۱ مارس ۱۹۵۱، FO 248/1518

۱۰- نامه شپرد به وزارت خارجه انگلستان، FO 371/91454

گریدی در تهران تشویق شود که این نظر خود را به وزارت خارجه آمریکا اعلام کند.<sup>۱۱</sup> بالاخره توافق بر سر نخست‌وزیری سید ضیاء قطعی شد و حسین علاء که انتظار نمی‌رفت کابینه‌اش چندان مدتی به طول انجامد - از نخست‌وزیری استعفا کرد. در ملاقاتی که دو روز پس از نخست‌وزیری مصدق، شپرد با گریدی (سفیر آمریکا) کرده بود، گریدی برای او نقل کرده بود که علاء به او (یعنی گریدی) گفته که دلیل استعفاء او عدم همکاری مصدق با دولت بوده است.<sup>۱۲</sup> این واقعیت ندارد، چون جبهه ملی در آن زمان برای انداختن دولت علاء کوشش نمی‌کرد زیرا که اولاً خود آن جبهه در صدد در دست گرفتن قدرت نبود، لایناً دولت علاء را به مراتب به دولت‌های احتمالی جانشین آن - سیدضیاء و قوام - ترجیح می‌داد. با توجه به این که لایحه ۹ ماده‌ای مصدق (معروف به لایحه خلخع) در همان زمان در شرف تصویب مجلس بود، و با توجه به اوضاع و احوال داخلی و خارجی کشور که هر روز بحرانی‌تر می‌شد، علاء - با ویژگی‌هایی که داشت - مرد آن میدان نبود، و اگر چه شاه او را به سیدضیاء ترجیح می‌داد، اما شاه هم قاعدتاً به این نتیجه رسیده بود که علاء یارای عرض اندام در برابر مصدق نخواهد داشت. به علاوه فشار سفارت انگلیس و بخشی از نیروهای سیاسی داخلی نیز در میان بود. به این ترتیب علاء - احتمالاً هم به میل خود و هم به توصیه شاه - از کار کناره گرفت، تا زمینه برای نخست‌وزیری سیدضیاء آماده شود. اما، چنان که معروف است، تیری که ره‌ها شده بود کمانه کرد، و به جای سید ضیاء مصدق به نخست‌وزیری رسید: قرار شده بود جمال امامی مجلس را برای دادن رأی تمایل به سیدضیاء آماده کند، ولی چون از نظر افکار عمومی به طور ابتدا به ساکن مناسب نبود، در وهله نخست به مصدق پیشنهاد زمامداری کرد - با این اطمینان که مصدق این پیشنهاد را رد خواهد کرد، و سپس او به راحتی می‌تواند سیدضیاء را پیشنهاد کند. اگر مسئله لو نرفته بود پیش‌بینی جمال امامی درست از آب درمی‌آمد، اما خسرو قشقایی که از تصمیم به زمامداری سیدضیاء با خبر شده بود آن را - از طریق دکتر عبدالله معظمی - به گوش مصدق رساند و چون به نظر مصدق با زمامداری سیدضیاء همه چیز از دست می‌رفت، به محض آن که جمال امامی نخست‌وزیری را به او پیشنهاد (و، در واقع، تعارف) کرد، او پذیرفت.<sup>۱۳</sup>

نخست‌وزیر شدن مصدق وضع تازه‌ای را به وجود آورد. مصدق پذیرفتن نخست‌وزیری را منوط به این کرده بود که پارلمان پیشاپیش لایحه ۹ ماده‌ای خلخع را تصویب کند، و در نتیجه اینک با حربه بزرگ قانون خلخع بد به مصاف مخالفان خارجی و داخلی خود آمده بود. همه دست اندرکاران می‌دانستند که موضوع خلخع بد از اصل ملی کردن نفت که پیش از این به تصویب دو مجلس رسیده بود فرسنگ‌ها پیش است: با اصل ملی کردن نفت ممکن بود شرکت یا شرکت‌های عاملی را از خارج بر عملیات نفتی مسلط ساخت، و همان شیوه قدیم را با تفسیر ظواهر ادامه داد (چنان که بالاخره قرار داد کنسرسیوم چنین کرد)، اما معنای خلخع بد، به دست گرفتن تأسیسات نفتی و اداره صنعت نفت توسط دولت ایران بود. به عبارت دیگر، با اجرای قانون خلخع بد شرکت نفت ایران و انگلیس پایگاه خود را در صنعت نفت ایران بگلی از دست می‌داد. علاوه بر این، هیجان مردم و شور و شوق عمومی چنان بود که تغییرات سیاسی بزرگان را در اوضاع داخلی در روابط خارجی کشور ممکن می‌کرد. حکومت سازان خارجی و داخلی اینک به دو مسئله روبرو بودند: یکی انداختن دولت مصدق، و دیگری انتصاب دولت

۱۱- سیر آلبور فرانک به وزارت خارجه انگلستان، ۲۷ مارس ۱۹۵۱، همان پرونده.

۱۲- محمدالمال شپرد درباره ملاقات او با گریدی (اژل مه ۱۹۵۱)، FO 248/1518 از لحن کلام سفیر آمریکا چنین

برمی‌آید که او از مصدق دل خوشی ندارد.

۱۳- رجوع فرمائید به دکتر محمد مصدق، خاطرات و تألمات مصدق، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی،

۱۳۶۵، کتاب دژم، نطق‌ها و مکوبات مصدق، مجلد ۵، ۶، سابق‌الذکر، محمد ناصر صولت قشقایی، سالهای بحران، به تصحیح

نصرالله حدادی، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۶.

مطلوب خویش. مشکل اساسی این بود که مصدق به ظاهر پیروزمند به نظر می آمد؛ او نفت را ملی کرده، لایحه خلع ید را گذرانده و بر فراز موجی از احساسات عمومی به حکومت رسیده بود. اگرچه اکثریت مجلس پشتیبان مصدق نبودند، اما اولاً، تا هنگامی که مصدق از چنان محبوبیتی برخوردار بود در افتادن با او را به صلاح خویش نمی دانستند، و ثانیاً با تکیه بر نیروی ها و رقابت هایی که در میان همان اکثریت وجود داشت توافق بر سر کاندیدایی بجای مصدق کار آسانی نبود.

باری، هنوز چند هفته ای از عمر دولت مصدق نگذشته بود که سفیر انگلیس به وزارت خارجه این کشور نوشت که روز پیش از جلسه ای که قرار بود در آن مجلس به مصدق رأی اعتماد بدهد «چند تن از افراد صاحب نفوذ، از جمله شاه و سید ضیاء کوشیدند نمایندگان را ترغیب کنند که در جلسه حاضر نشوند، اما بسیاری از آنان از «ترسشان» در جلسه شرکت کردند. ۱۴ در ملاقاتی که قریب به ده روز بعد شپرد با شاه داشت، شاه به او گفت که تا شکست سیاست مصدق آشکار نشود نمی توان او را برکنار کرد. در همین زمینه، او به شپرد گفت که «توقف نفت کش ها» (یعنی صادرات نفت) کافی نیست، و احتمالاً تعطیل پالایشگاه آبادان نیز [برای متزلزل ساختن دولت] لازم خواهد بود. به علاوه او عقیده داشت که برای تغییر افکار عمومی تبلیغات رادیویی، و بویژه تبلیغات از طریق روزنامه ها مؤثر خواهد بود. ۱۵ چند روز پس از این (۷ ژوئیه ۱۹۵۱ / ۱۶ تیر ۱۳۳۰)، یکی از اعضاء سفارت انگلیس، ال. اف. ال. پایمن، در متحدالمالکی گزارش داد: «محمدباقر حجازی، روزنامه نگار، امروز صبح به ملاقات من آمد. وی گفت که هم خود او و هم روزنامه هایی که او با آنان ارتباط دارد سخت در تلاشند که مصدق را بی اعتبار کنند.» ۱۶

سه هفته پیش از این، پایمن در گزارشی از ملاقات خود با دکتر هومن، معاون وزارت دربار، نوشت که به نظر هومن، حسین علاء وزیر دربار، بهترین کسی خواهد بود که می تواند جای مصدق را بگیرد و مسئله نفت را حل کند. هومن، ضمن ابراز تاسف از این که سفارت انگلیس به اندازه کافی از نفوذ خود استفاده نمی کند و بیشتر دوستان خود را بدون رهنمود به حال خود رها کرده است:

لزوم فوری تشکیل یک دولت نیرومند و درستکار را قویاً تأکید کرد. دلیل اصلی او بر فوریت این کار این بود که به نظر او حل مسئله نفت و در نتیجه پرداخت مبالغ هنگفتی به یک دولت ضعیف و نادرست مطلقاً بیهوده است. او ضمن اشارات پر معنایی به فعالیت های مالی حسین مکی و سایر اعضاء کابینه فعلی، صریحاً گفت که در دولت فعلی پست های دولتی در استان ها و شهرستان ها به فروش رسیده اند. ۱۷

به این ترتیب، درحالی که دولت انگلیس آمادگی خود را برای مذاکره و حل مسئله نفت اعلام کرده و در شرف اعزام هیئتی به ایران (به ریاست ریچارد استوکس، مهادار سلطنتی انگلستان) بود، همه کوشش سفارت انگلیس و یاران و همکاران و هواخواهان ایرانی اش صرف این می شد که دولت مصدق را از کار بیندازد، و چون حل مسئله نفت چنین احتمالی را از میان می برد، تأکید بر این بود که انگلیس مسئله نفت را با مصدق حل نکند، بلکه - برعکس - به اقداماتی دست یازد که دولت او را متزلزل و منفعلسازد. سفیر انگلیس در گزارش ملاقات خود با شاه (۱۲ ژوئیه ۱۹۵۱ / ۲۱ تیر ۱۳۳۰)، یعنی دو روز پیش از ورود هریمن به ایران) می نویسد:

۱۴- گزارش شپرد به وزارت خارجه انگلستان، ۲۲ ژوئن ۱۹۵۱، FO/ 248/1514.

۱۵- گزارش شپرد از ملاقات خود با شاه، اول ژوئیه ۱۹۵۱ (۱۰ تیر ۱۳۳۰)، همان پرونده.

۱۶- متحدالمال پایمن، ۷ ژوئیه ۱۹۵۱، همان پرونده.

۱۷- گزارش ملاقات پایمن با دکتر هومن، معاون وزارت دربار، ۱۴ ژوئن ۱۹۵۱، همان پرونده.

دربارهٔ اوضاع سیاسی گفتگو کردیم و شاه گفت او تردیدی ندارد که دکتر مصدق باید هرچه زودتر برکنار گردد. او برنامهٔ روشنی برای اجرای این سیاست در نظر نداشت، ولی گفت که آقای سید ضیاء را تشویق کرده است که حزب ارادهٔ ملی خود را تجدید سازمان کند. علاوه بر این، او گفت که نامه‌های بسیار مهرآمیزی از قوام السلطنه دریافت کرده که نشان می‌دهد قوام می‌خواهد دوباره دوستی شاه را جلب کند، و به صحنهٔ سیاسی بازگردد.

شاه گفته بود شاید بتوان سید ضیاء و قوام را تشویق کرد که یک «دولت ائتلافی» تشکیل دهند، اگرچه او هنوز هم با نخست‌وزیری قوام - به دلایل گوناگون - موافق نبود. «به نظر می‌آمد که شاه بیشتر در فکر تشکیل یک دولت موقت است که مسئلهٔ نفت را حل کند و گفت که آقای علاء را در نظر دارد.»<sup>۱۸</sup>

دو روز پیش از این، دکتر طاهری یزدی، نمایندهٔ مجلس، ضمن ملاقاتی با پاپین گفته بود که «بیش از پیش اعتقاد دارد که مصدق را باید برکنار کرد.» طاهری افزوده بود که برای این کار: یک برنامهٔ دقیق و حساب شده باید ریخت و آن را جزء به جزء اجرا کرد؛ سه نکته برای پیشبرد این کار حیاتی است: (۱) بهیچوجه نباید گذاشت که در مسئلهٔ نفت مصدق به هیچگونه توفیقی دست یابد. (۲) نامزد مناسب را برای مقام نخست‌وزیری باید یافت. (۳) این شخص باید برای برکنار کردن مصدق به کوشش پی‌گیر بپردازد. معنای نکتهٔ اول این است که مصدق بهیچوجه نباید به کشتی‌های نفت‌کش و کارشناسان خارجی دسترسی داشته باشد، و تقاضای او از کارشناسان انگلیس که در ایران بمانند باید رو شود، و کارشناسان به انگلیس بازگردانده شوند. در مورد نکتهٔ دوم، تنها کسانی که می‌توانند رهبری سیاسی لازم را ایجاد کنند، سید ضیاء و قوام السلطنه‌اند. او اولی [سید ضیاء] را ترجیح می‌دهد. اما اگر ما به این نتیجه رسیدیم که باید از دومی [قوام] پشتیبانی کرد، و صریحاً به او [طاهری] چنین گفتیم، او حاضر است برای قوام فعالیت کند.»<sup>۱۹</sup>

چنان که دیدیم، قوام نیز بیکار ننشسته بود و چون می‌دانست که بدون پشتیبانی شاه نخست‌وزیری او کار آسانی نخواهد بود، در وهلهٔ نخست سعی کرده بود که با فرستادن «نامه‌های مهرآمیز» به شاه، آثار کدورت - بلکه خصومت - گذشته را از میان بردارد. اما این به تنهایی کافی نبود چون او بخوبی می‌دانست که هم سفارت انگلیس، هم بسیاری از هواخواهان ایرانی‌اش برای نخست‌وزیری سید ضیاء فعالیت می‌کنند. این بود که فرستاده‌ای به سفارت انگلیس گسیل کرد که به آنان بگوید که پشتیبانی آنان از سید ضیاء سخت اشتباه است، چون او به طرفداری از انگلیس شهرت دارد. فرستادهٔ قوام تأکید کرده بود که او واقعاً نظرش نسبت به انگلیس دوستانه است، و هنگامی که جورج میدلتن پاره‌ای از تردیدهای آن سفارت را نسبت به قوام بیان کرده بود، فرستادهٔ قوام گفته بود که قوام کاملاً عوض شده و قابل اعتماد است.<sup>۲۰</sup> چند روز بعد پاپین با سید ضیاء ملاقات و موضوع امکان ائتلاف بین او و قوام را مطرح کرد. سید ضیاء به چنین کاری راضی نبود، و اصولاً عقیده داشت که شاه نه فقط با نخست‌وزیری قوام، بلکه با نخست‌وزیری او هم مخالف است و ترجیح می‌دهد علاء یا سردار فاخر (رضا حکمت) را به جای

۱۸. گزارش ملاقات سفیر انگلیس با شاه، ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۱، همان پرونده.

۱۹. ملاقات دکتر طاهری یزدی با پاپین، ۱۰ ژوئیه ۱۹۵۱ (۱۹ تیر ۱۳۳۰)، FO.248/1514/IV.

۲۰. گزارش جورج میدلتن از ملاقات آقای دلیری با او، ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۱، همان پرونده.

مصدق بگذارد. اگرچه سیدضیاء از این راضی نبود، اما حاضر بود آن را بپذیرد چون به نظر او در غیر اینصورت شاه مصدق را از نخست‌وزیری برکنار نمی‌کرد:

عامل دیگری که او، سیدضیاء، آن را بسیار مهم می‌دانست این بود که ما باید

محکم در برابر مصدق بایستیم و به هیچگونه معامله دیگری با او بر سر مسئله نفت تن در ندهیم؛ فقط هنگامی که شاه یقین کند تا مصدق نخست‌وزیر است هیچگونه امیدی به حل مسئله نفت نخواهد بود، برای عزل او جسارت کافی خواهد یافت.

در ضمن مذاکرات، پایمن به سیدضیاء می‌گوید که سفارت انگلیس با موافقت خود او از نخست‌وزیری او بجای مصدق پشتیبانی کرده و همکاری عده‌ای را برای وصول به این هدف جلب کرده است. حال که به نظر او شاه به علاه یا سردار فاخر متمایل است، سفارت باید به این عده چه بگوید. سیدضیاء جواب می‌دهد که «همه ماه باید اعلام کنیم که حاضر به مذاکره با مصدق نیستیم»، و اگر شاه و مجلس می‌خواهند مسئله نفت حل نشود، و کشور دستخوش فقر و کمونیسم گردد کافی است که مصدق را بر سر قدرت نگاهدارند. زمانی که تصمیم گرفته شد مصدق برکنار شود «نظر ما درباره بهترین جانشین برای او (یعنی سیدضیاء) روشن است، اما اگر شاه و مجلس به شخص دیگری تمایل داشتند مسئله مربوط به خودشان است. سیدضیاء اضافه کرد که او بزودی در چند نقطه شهر رستوران‌هایی برای فروش غذای ارزان به افراد کم بضاعت - تحت پوشش دیگری - بازخواهد کرد، اما اگر کار بجای باریک رسید و شاه باز هم مصدق را عزل نکرد، لازم خواهد بود که مبارزه با مصدق از طریق شهرستان‌ها آغاز شود. از جمله او رابط باارزشی در لرستان دارد، و مشغول بررسی امکانات در آن ناحیه است.<sup>۲۱</sup>

دوره‌ای که ما در این مقاله بررسی کردیم از اسفند ۱۳۲۹ (مارس ۱۹۵۱) - ترور رزم‌آرا و تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت - تا شهریور ۱۳۳۰ (سپتامبر ۱۹۵۱) - به نتیجه رسیدن مذاکرات مصدق، استوکس وهریمن، و وصول به آستانه اجرای قانون خلع بد در آبادان - را در بر می‌گیرد. خلاصه مطلب این است که از همان روز قتل رزم‌آرا، سفارت انگلیس و دوستان و هواخواهانش در صدد بودند دولت مطلوب خود را بر سرکار آورند، و نامزدهای اصلی آن نیز سیدضیاء و قوام‌السلطنه بودند. کابینه محلل علاه دیری نپائید و لو رفتن نقشه نخست‌وزیری سیدضیاء سبب شد که مصدق - پس از گذراندن لایحه خلع بد از دو مجلس - نخست‌وزیر شود. از همان روز همه توجه سفارت انگلیس، رابط‌های ایرانی‌اش، شاه، دربار و سیاستمداران محافظه‌کار مطوف به این بود که چگونه مصدق را برکنار کنند، و سیدضیاء، قوام، یا شخص دیگری را به جای او به ریاست دولت برگزینند. در این زمینه، شاه، سیدضیاء و دیگران مرتباً به سفارت انگلیس تاکید می‌کردند که با توقف نفت‌کش‌ها، بستن پالایشگاه آبادان، بازگرداندن کارشناسان انگلیس و غیره دولت مصدق را تضعیف کنند، و در هر حال با او به هیچ وجه کنار نیایند - پیشنهادهایی که، چنان که از تاریخ می‌دانیم، تقریباً همه مقبول افتاد و به کار بسته شد.



از بسیاری جهات، مهم‌ترین سندی که در این زمینه موجود است، گزارش ملاقات سفیر انگلیس با تقی‌زاده است. مصدق نسبت به تقی‌زاده سخت بدبین بود و - اگرچه هیچ جا این نظر را صریحاً ابراز نکرد، اما - تلویحاً او را وابسته به سیاست انگلیس می‌دانست.<sup>۲۲</sup> این اعتقاد - که بهیچوجه به مصدق محدود

۲۱- گزارش پایمن از ملاقات خود با سیدضیاء، ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱ (۳۱ شهریور ۱۳۳۰)، FO/ 248/1514/V.

۲۲- به عنوان نمونه، رجوع فرمائید به خاطرات و نالماط مصدق، کتاب دوم.

نمی‌شد، بلکه طیف وسیعی از سیاستمداران گوناگون را دربرمی‌گرفت - اساساً ناشی از این بود که تقی‌زاده (در مقام وزیر دارایی رضا شاه) قرارداد ۱۹۳۳ نفت را امضاء کرده بود. شاید به همین دلیل بود که تقی‌زاده در مجلس پانزدهم صریحاً اعلام کرد که او با آن قرارداد موافق نبود و بر اثر فشار رضاشاه ناگزیر از امضای آن شده بود. اما بیان این مطلب تأثیر زیادی بر ابهاماتی که دربارهٔ رابطهٔ او با دولت انگلیس وجود داشت نگذاشت. چنان که در همان اوایل نخست‌وزیری مصدق، بر اثر کنایه‌ای که مصدق به تقی‌زاده زد، تقی‌زاده - که اینک رئیس مجلس سنا بود - دوباره مخالفت خود را با قرارداد ۱۹۳۳ تأکید کرد و کسانی را که به او تهمت می‌زدند به «کرام الکاتبین» حواله داد. باری، باتوجه به این سوابق، و با در نظر گرفتن موجی که برای تضعیف و برکنار کردن مصدق، و انتصاب به یک دولت مقبول برای سفارت انگلیس، پدید آمده بود، باید انتظار داشت که تقی‌زاده هم - درست مانند شاه و سیدضیاء، دکتر هومن و دکتر طاهری و غیرهم - به سفارت انگلیس بگوید که همهٔ نیروی خود را برای شکست مصدق به کار اندازند، و سپس یکی از نامزدهای موجود را جانشین او سازند. حال آن که واقعیت عکس این است، چون تقی‌زاده به سفیر انگلیس می‌گوید که با مصدق مذاکره کنند و ضمناً (با زبان دیپلماتیک) به او گوشزد می‌کند که در امور داخلی ایران مداخله نوزند.

سفیر انگلیس در روز ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱ (۳۱ شهریور ۱۳۳۰) با تقی‌زاده - به عنوان رئیس مجلس سنا - به مدت یک ساعت مذاکره می‌کند. او در گزارش خود از این ملاقات می‌نویسد که به تقی‌زاده گفته بود که کوشش‌های آنان برای حل مسئلهٔ نفت با «دولت موجود» به هیچ نتیجه‌ای نرسیده، چون در هر فرصتی دولت مصدق دست رد به سینهٔ آنان گذاشته است. «ضمناً، از تماسی که شاه با من گرفته بود، و سندی که روز بعد آقای علاء [وزیر دربار] برای من آورده بود سخن گفتم». باری او به تقی‌زاده می‌گوید که براساس این سوابق آنان - و شاید آمریکایی‌ها نیز - به این نتیجه رسیده‌اند که مذاکره با دولت مصدق ممکن نیست. او اضافه می‌کند که گذشته از مسئله نفت تصمیمات دولت مصدق برای ایران فاجعه‌آمیز است و راه را برای پیروزی کمونیسم هموار می‌کند. بنابراین بهتر است هرچه زودتر این دولت تغییر یابد. دربارهٔ مسئلهٔ نفت هم سفیر انگلیس اظهار می‌کند که لازم است ملی شدن صنعت نفت در دو مرحله انجام پذیرد: در یک مرحله، یک شرکت خارجی صنعت نفت را اداره کند [یعنی همان پیشنهادی که در ماه پیش از این استوکس به مصدق کرده و او پذیرفته بود؛ و بعد از کودتا وجه بدتری از آن (از نقطه نظر منافع ایران) به شکل کنسرسیون پدید آمد]؛ در مرحلهٔ بعدی، هنگامی که ایران به اندازهٔ کافی کارشناس داشت، «ممکن است نهایتاً به ملی شدن کامل منجر شود»:

آقای تقی‌زاده جواب داد که برداشت او از اظهارات من حاوی سه نکته است. مسئله نخست، موضوع ملی کردن نفت در دو مرحله است. به نظر او ما در این مورد دچار سوء تفاهم شده‌ایم چون دولت ایران به طور قطع در صدد است که با ما برای تحقق فوری مرحلهٔ دوم [یعنی ملی شدن کامل] مذاکره کند. ثانیاً به نظر او باید از خود شکیبایی نشان دهیم. او گفت استنباط او چنین است که دولت اکنون برای رسیدن به یک راه حل آماده است، و پیشنهادش این بود که ما به مذاکره ادامه دهیم. مهم این که، به نظر او اگر ما برای تغییر دولت کوچک‌ترین پیشنهادی دهیم یا نظری ابراز کنیم اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ایم: هیچ سفیر ایران در لندن به پادشاه انگلستان توصیه نخواهد کرد که دولتش را تغییر دهد.

سفیر انگلیس در پاسخ شرح بلندی از آنچه به نظر او بد رفتاری دولت مصدق را با آنان ثابت می‌کند می‌دهد، و از آن جمله می‌گوید که آنان دچار هیچگونه سوء تفاهمی «دربارهٔ آن نوع ملی شدن



که ما حاضریم درباره آن مذاکره کنیم» نمی‌باشند: «آخرین سندی که آقای علاء به من داده است ثابت می‌کند که دولت ایران یک سانتیمتر هم به سوی ما حرکت نکرده است. در واقع دولت آگاهانه طرح تبلیغات خصمانه‌ای را بر ضد ما ریخته است، و در فاصله روزی که اعلیحضرت با من صحبت کرد و روزی که آقای علاء سند را تحویل داد، دولت، بانک بریتانیا را از معاملات ارزی محروم ساخت.»<sup>۲۳</sup> بی‌مناسبت نیست در اینجا اضافه کنیم که سفیر انگلیس از اقدامات خصمانه دولت خود نسبت به ایران - از جمله توقیف ذخایر ارزی ایران در بانک انگلستان، و امتناع شرکت نفت از پرداخت بدهی خود - چیزی نمی‌گوید. باری، او اضافه می‌کند که بنابراین - و به رغم پیشنهاد تقی‌زاده مبنی بر عدم مداخله در امور داخلی ایران - آنان «وظیفه خود» می‌دانند که با رجال ایران درباره خطر اضمحلال کشور گفتگو کنند: در خاتمه از آقای تقی‌زاده پرسیدم آیا به نظر او دولت فعلی برای کشور فاجعه آمیز هست، او از پاسخ به این سؤال طفره رفت و گفت به نظر او تنها خطری که کشور را تهدید می‌کند خطر کمونیسم است، و دولت حاضر قادر است با این خطر مقابله کند. به نظر او مخالفان دولت آنچنان که من اظهار کرده بودم نیرومند نیستند، و در هر حال او عقیده داشت که کوشش دیگری برای حل مسئله نفت با همین دولت باید انجام پذیرد.

گزارش سفیر انگلیس از ملاقاتش با تقی‌زاده با جملات زیر پایان می‌پذیرد:

این گفتگو با آقای تقی‌زاده نشان داد که او دولتمرد برجسته‌تری از بیشتر ایرانیان است. او نقاط نظر خود را به شیوه‌ای منطقی روشن بیان می‌کرد. لیکن آشکار است که او بهیچوجه قصد ندارد که در حال حاضر برای تغییر دولت فعالیت کند، و صمیمانه عقیده دارد که یک بار دیگر باید برای مذاکره با دولت مصدق کوشش کرد.<sup>۲۴</sup>

\* \* \*

باری، این کوشش‌ها برای انداختن دولت مستقیم و جانشین کردن سید ضیاء و قوام برای آن در این مرحله بجایی نرسید، تا این که در ماه‌های بعدی بر سر نخست‌وزیری قوام توافق حاصل شد. اما هنگامی که فرصت آن در تیر ماه ۱۳۳۱ پدید آمد، قیام سی تیر شاه را به وحشت انداخت و سبب شد که مصدق به مقام نخست‌وزیری بازگردد. در این زمان دیگر برای دیپلمات‌ها و دستگاه‌های اطلاعاتی انگلیس (و سپس آمریکا) یقین حاصل شد که برای برانداختن دولت مصدق چاره‌ای جز به راه انداختن یک کودتای دولتی ندارند، و اگرچه پیش از این نیز با سرلشگر زاهدی تماس‌هایی گرفته شده بود، اما از این زمان بود که او به عنوان نامزد شماره یک تشکیل حکومت جای سید ضیاء و قوام را گرفت. و البته این واقعیت که سفیر انگلیس در گزارش ملاقاتی با او در ابتدای نخست‌وزیری مصدق (۳۱ مه ۱۹۵۱) او را «کاملاً غیر قابل اعتماد»<sup>۲۵</sup> خوانده بود در این تصمیم بعدی تأثیری نداشت، زیرا که اگر جز این می‌بود سیاست آداب دیگری می‌داشت.

۲۳. از موضوع این ملاقات شهرد با شاه، و نیز سندی که در پی آن علاء برای او آورده، در اسناد وزارت خارجه انگلیس

الری نیافیم.

۲۴. گزارش سفیر انگلیس از ملاقات خود با تقی‌زاده، ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱، FO/248/1514/ V

۲۵. گزارش سفیر انگلیس از ملاقات خود با سرلشکر زاهدی، ۳۱ مه ۱۹۵۱، FO/248/1518